

# بررسی جایگاه و تحولات فرهنگ در فرآیند جهانی‌شدن

همایون حمیدی فراهانی<sup>1</sup>، هادی حشمتی<sup>2</sup>

تاریخ دریافت: 1391/8/30 تاریخ پذیرش: 1391/9/27

## چکیده

پدیده‌ی چند بُعدی جهانی‌شدن که به عنوان مهم‌ترین عامل تحولات حوزه‌های مختلف زیست بشری در آستانه هزاره‌ی سوم میلادی مطرح شده، فرآیند فشرده‌گی فزاینده زمان و فضا و ایجاد جامعه‌ی جهانی واحد می‌باشد. این پدیده اگرچه دارای مبانی نظری تاریخی بوده، ولی در واقعیت نتیجه‌ی گسترش عقل‌گرایی، سرمایه‌داری و ظهور نوآوری‌های فناوری ارتباطات و سازمان‌های بین‌المللی می‌باشد. در این مقاله به روش نظری و شیوه‌ی تحلیلی-تفسیری و با استفاده از منابع اسنادی و کتابخانه‌ای سعی شده جایگاه و تحولات بُعد فرهنگ که امروزه به دلایل نمادین بودن، ارتباط داشتن با ذهن، روح و احساسات بشری و هم‌چنین کاربرد آن در رسانه‌های گروهی در جایگاه مهم‌ترین بُعد این پدیده قرار گرفته و موجب تشدید سرعت گسترش و دامنه‌ی نفوذ آن در جهان شده‌اند، مورد بررسی قرار گیرد. نظریات مربوط به تأثیرات جهانی‌شدن در این بُعد را می‌توان با کمک نمودار فلسفی هگل چنین ترسیم کرد: نظریه‌ی اولیه، نظریه‌ی «فرهنگ واحد جهانی»؛ نظریه‌ی مقابل، نظریه‌ی «تنوع و تکثر فرهنگی در جهان» و نظریه‌ی تولیدی، نظریه‌ی «فرهنگ جهانی و تنوع محلی». تحول مصادیق فرهنگی در این فرآیند هم نشان‌دهنده‌ی نوعی تضاد در واکنش‌های آن‌هاست که منشأ آن، جدل نیروهای موجود در بطن جهانی‌شدن می‌باشد.

**کلیدواژه‌ها:** جهانی‌شدن، فرهنگ، مصادیق فرهنگی، تحولات فرهنگ

## 1- مقدمه

پدیده‌ی چند بُعدی جهانی‌شدن<sup>3</sup> که به عنوان مهم‌ترین عامل تحولات حوزه‌های مختلف زیست بشری در آستانه‌ی هزاره‌ی سوم مطرح شده، فرآیند فشرده‌گی فزاینده زمان و فضا و ایجاد جامعه‌ی جهانی واحد می‌باشد. جهانی‌شدن اگرچه از لحاظ اندیشه و مبانی شکل‌گیری ممکن است تاریخ کهن و تعاریف مختلفی داشته باشد، ولی این جنبه‌ی «قلمروزدایی»<sup>4</sup> آن است که آن را به عنوان پدیده‌ای جدید و با اهمیت مورد توجه قرار داده است (گل محمدی، 1381: 18-24). بنابراین در سطح پیشرفته و در واقعیت فراگیر نتیجه‌ی گسترش عقل‌گرایی، سرمایه‌داری و ظهور نوآوری‌های فناوری ارتباطات و سازمان‌های

<sup>1</sup> - کارشناس ارشد مدیریت و برنامه‌ریزی فرهنگی واحد علوم و تحقیقات تهران  
<sup>2</sup> - کارشناس ارشد مطالعات هنر

<sup>3</sup>. Globalization  
<sup>4</sup>. Deterritorialization

بین‌المللی است که هم‌گرایی جهانی، وابستگی متقابل، تکاپو و تعامل را عینیت بخشیده‌اند. قدمت علمی این پدیده را می‌توان بعد از دهه‌ی 1960م دانست (شولت، 1382: 128-112).

از دیدگاهی شاید پدیده‌ی جهانی‌شدن، یک ضرورت تاریخی و اجتناب‌ناپذیر و در عین حال برگشت‌ناپذیر باشد که به دلیل افزایش روزافزون آهنگ و وسعت گسترده خود بر تمامی حوزه‌ها، تأثیرات عمیق و مهمی بر جای گذاشته و خواهد گذاشت. بنابراین دگرگونی‌های ناشی از آن خارج از توانایی‌های ما است ولی نمی‌توان نسبت به آن بی‌تفاوت بود و یا برای مصون ماندن از آثار آن دیواری به دور خود کشید. از سوی دیگر این‌که پیامدهای جهانی‌شدن تا چه اندازه مثبت یا منفی می‌باشند، عمدتاً بستگی به سیاست‌ها و راهکارهایی دارد که در رابطه با آن اتخاذ می‌شود. بنابراین در همین راستا در این مقاله به روش نظری و شیوه‌ی تحلیلی-تفسیری و با استفاده از منابع اسنادی و کتابخانه‌ای سعی شده جایگاه و تحولات بُعد هنر که امروزه در تلفیق با فرهنگ به دلایل نمادین بودن، ارتباط داشتن با ذهن، روح و احساسات بشری و هم‌چنین کاربرد آن در رسانه‌های گروهی در جایگاه مهم‌ترین بُعد این پدیده قرار گرفته و موجب تشدید سرعت گسترش و دامنه‌ی نفوذ آن در جهان شده‌اند، مورد بررسی قرار گیرد.

## 2- فرهنگ و جهانی‌شدن

از آن‌جا که فرهنگ بر طبق تحولات موسوم به "چرخش فرهنگی" در جهان اجتماعی و زندگی انسانی، کارکردی حیاتی را بر عهده دارد، بنابراین سرنوشت فرهنگ در فرآیند جهانی‌شدن به نوعی عامل اصلی تبدیل شده است که سرنوشت این پدیده را رقم خواهد زد. همین دلیل باعث شده که فرهنگ از دهه‌های پایانی قرن بیستم میلادی به برجسته‌ترین و چالش‌برانگیزترین موضوع در مطالعات مربوط به جهانی‌شدن تبدیل شود. تحت تأثیر همین اهمیت‌یابی و برجستگی فزاینده فرهنگ‌ها، حوزه‌های پژوهشی گوناگون نیز دچار تحول شده‌اند. گرچه علوم انسانی همواره پدیده‌ی فرهنگ را کم و بیش مورد توجه قرار داده، ولی در سال‌های اخیر جنبه‌ی فرهنگی زندگی اجتماعی، محور بحث بسیاری از رشته‌ها و شاخه‌های فرعی این علوم قرار گرفته و جامعه‌شناسی فرهنگ از حاشیه به کانون حوزه‌ی جامعه‌شناسی سوق یافته است. در واقع ناتوانی نظریه‌های رایج، از درک ساختار، فرآیند و اندرکنش‌های پیچیده موزاییک فرهنگی جهان، ساختن نظریه‌ها و الگوهای جدید را گریزناپذیر کرده است.

فرهنگ برای جهانی‌شدن اهمیت دارد، چرا که کنش‌های فرهنگی پیامدهای جهانی دارد، اگرچه ممکن است حوزه‌ها، دامنه و جهت‌گیری تأثیرگذاری و تأثیرپذیری هر فرهنگی در سطح جهان متفاوت باشد. در چنین زمینه‌ای سیاست، خصلتی فرهنگی پیدا می‌کند و سیاست فرهنگی بر دلالت‌گری فرهنگ در جدال با سایر زمینه‌های زندگی اجتماعی است. فرهنگ به عنوان عرصه‌ای نمادین، زمینه‌ی دخالت‌های سیاسی-جهانی و تأثیرگذاری‌های منطقه‌ای-محلی قرار گرفته است. هم‌چنین در این عصر فرهنگ و اقتصاد نیز با هم تلفیق شده‌اند، زیرا فرهنگ به مثابه‌ی منبع قدرت و قدرت به مثابه‌ی منبع سرمایه‌داری، زیربنای سلسله مراتب اجتماعی جدید عصر اطلاعات شده است.

جهانی‌شدن نیز برای فرهنگ اهمیت دارد، زیرا جهانی‌شدن فراتر از نوگرایی دگرگون‌کننده است. ارتباطات پیچیده ناشی از جهانی‌شدن، ساخت اجتماعی واقعیت را در فرهنگ‌های مختلف با چالش

مواجه ساخته و طرز تفکرهایی که فرهنگ و تاریخ، ثبات محل و ملیت، هویت و اصالت و... را به هم پیوند می‌دادند، تضعیف کرده است. این اندیشه‌ها در جهان سوم که از پشتیبانی فکری و تاریخی-مذهبی برخوردارند، بر وحدت و یکپارچگی و اصالت تأکید دارد، اما جهانی‌شدن مستلزم جریان‌های فرهنگی متفاوتی است که مردم را وادار به بازاندیشی در تاریخ، هویت و سرزمین می‌کند. بنابراین ممکن است تصور شود که جهانی‌شدن، حذف فرهنگ‌های محلی را به دنبال دارد چرا که از قدرت هنجاری فرهنگ‌های غربی برخوردار می‌باشد، اما چنین اندیشه‌ای متضمن نادیده گرفتن مقاومت‌های محلی است. در حقیقت کلید درک تأثیر فرهنگی جهانی‌شدن، دگرگونی خود محل است (تاملینسون، 1381: 41). فرآیند جهانی‌شدن با فشردگی فضا و زمان، نزدیک ساختن فاصله، بسترزدایی روابط اجتماعی و هرچه آسان‌تر ساختن ارتباطات به وسیله فناوری ارتباطات و رسانه‌های اطلاعاتی، انسان‌ها را در بستری جهانی به یکدیگر نزدیک ساخته است. در چنین شرایطی، فرهنگ‌ها و هویت‌های مختلف نیز بسترزدایی و سرزمین‌زدایی شده و در صحنه‌ی جهانی کنار یکدیگر قرار می‌گیرند که نوعی نسبی‌شدن، هم‌زیستی و رقابت را در پی خواهد داشت (توحیدفام، 1381: 88).

استدلال جهانی‌شدن فرهنگی در اساس این است که امروزه به‌واسطه‌ی رسانه‌ها، جریان مهاجرت انسان‌ها و جهانگردی و ظهور "فرهنگ‌های سوم" در میان کارکنان نهادهای اقتصادی و سیاسی جهانی، جریان‌های فرهنگی فزاینده‌ای در سراسر جهان به وجود آمده است. جریان‌های فرهنگی جهانی می‌توانند به فهم ما از جهان به عنوان یک مکان واحد کمک کنند. از منظر جهانی‌شدن فرهنگی، سامانه‌های ارتباطی ماهواره‌ای، عقاید جدید را وارد مرزها می‌کنند، سانسور را مشکل می‌سازند و سامانه‌های خبرپراکنی ملی را که عهده‌دار کمک به حفظ انسجام ملی‌اند، با تهدید مواجه می‌کنند (سلطانی‌فر، 1384: 47).

امروزه در جهانی‌شدن فرهنگی چیزی که بیش از مقیاس آن درخور توجه است، هدایت آن توسط شرکت‌ها است نه کشورها. جهان‌گرایان معتقدند که شرکت‌ها به عنوان تولیدکنندگان و توزیع‌کنندگان اصلی جهانی‌شدن فرهنگی، جانشین دولت‌ها و حکومت‌های دینی شده‌اند. نهادهای بین‌المللی خصوصی پدیده‌های تازه‌ای نیستند، اما تأثیر انبوه آن‌ها تازه‌گی دارد. تأثیر خبرگزاری‌ها و مؤسسات انتشاراتی بر فرهنگ‌های محلی و ملی در دوره‌های گذشته بسیار محدودتر از تأثیر کالاهای مصرفی و محصولات فرهنگی شرکت‌های جهانی امروز بوده است (هلد، 1382: 36-40).

در عصر جهانی‌شدن، فرهنگ هر چه بیش‌تر به شبکه‌ای زنده و زاینده بدل شده است که مدام در حال تطور است. فرهنگ با سه چالش بزرگ یا بهتر بگوییم سه وضعیت خطیر البته همراه با فرصت روبه‌رو است. نخستین چیزی که فرهنگ‌ها در دوران جهانی‌شدن با آن روبه‌رو گشته‌اند به گفته‌ی داریوش شایگان اصطلاح "موزاییک فرهنگی" به معنای گسترش ارتباطات، گُنش‌های متقابل و تعامل فرهنگی در پرتو رشد و گسترش ابزارهای ارتباطی و فناوری است. در جوامع پیشین تعامل فرهنگی میان جوامع به دلیل موانع جغرافیایی و محیطی محدود به اندرگُنش‌های بازرگانان، جهانگردان، مبلغان مذهبی و نیروهای نظامی بود که چنین کار ویژه‌ای را به عهده داشتند، ولی در جهان امروز به سبب تحولات و پیشرفت‌های چشم‌گیری که در حوزه‌ی فناوری، ترابری و ارتباطات به وقوع پیوسته، عوامل

محدودکننده‌ی رابطه و تعامل میان فرهنگ‌ها اندک اندک از میان رفته و می‌رود و پیوسته بر گستره‌ی روابط فرهنگی افزوده می‌شود. در چنین فضایی فرهنگ‌ها ناگزیر از شناخت و رویایی با یکدیگرند. به سخن دیگر، در چنین فضایی جایی برای آسودگی، امنیت و درج‌ازدن فرهنگی که در فضاهای بسته گذشته فراهم بود، وجود ندارد و فرهنگ باید حضوری پویا در پهنه‌ی روابط میان فرهنگی داشته باشد. چالش بعدی که فرهنگ‌های جوامع ضعیف‌تر با آن روبه‌رو هستند، مربوط به پیوندی است که امروزه میان اقتصاد و فرهنگ پدید آمده است؛ به این معنا که اقتصادهای برتر و توانا در کشورهای قدرتمند امکان گونه‌ای چیرگی بر دیگر فرهنگ‌ها را به‌دست آورده‌اند. سومین وضع که البته نوعی امکان مبارزه و ایستادگی فرهنگی برای فرهنگ‌های جهان ایجاد می‌کند، مربوط به ظهور رسانه‌های گروهی است که در اختیار فرهنگ‌ها قرار گرفته تا با آن خود را تقویت و در پهنه‌ی تعامل‌های فرهنگی ابراز وجود کنند (ربانی، 1384: 39-41).

### 3- تأثیرات جهانی‌شدن در بُعد فرهنگ

امروزه مطالعاتی که در زمینه‌ی تأثیر جهانی‌شدن و ظهور جامعه‌ی اطلاعاتی بر تحول فرهنگ‌های دنیا صورت می‌گیرد در نقطه‌ی آغاز قرار دارد. با این وجود همه دیدگاه‌های مختلفی را که برای بررسی این موضوع تاکنون ارائه شده است، می‌توان در سه نظریه کلی از هم تشخیص داد که در زیر به شرح و تحلیل آن‌ها خواهیم پرداخت:

#### 3-1. فرهنگ واحد جهانی (استعمارطلبی<sup>1</sup> فرهنگی)

برخی نظریه‌پردازان اجتماعی و سیاسی هم‌چون مک لوهان<sup>2</sup>، آنتونی گیدنز<sup>3</sup> و رابرتسون<sup>4</sup> و... عقیده دارند که فرآیند جهانی‌شدن نوعی همگونی فرهنگی را به همراه می‌آورد و این همگونی فرهنگی در مسلط و جهانگیرشدن تجدد یا فرهنگ و تمدن غربی بویژه فرهنگ آمریکایی نمود می‌یابد. این نظریه را که دامنه‌ی زمانی اعتبار آن را می‌توان قبل از دهه‌ی 1990م دانست، برخاسته از نوگرایی و فراگیرشدن شاخص‌های آن بود. گفتمان نوگرایی به تعبیر لیوتار<sup>5</sup> یک فراروایت است. گفتمانی که بر اساس ماهیتش ادعای جهان‌شمولی دارد و بر اساس انسان‌محوری و عقلانیت و هم‌چنین حقیقت‌محوری و تمرکزمحوری شکل گرفته است و ادعای برتری دارد و دقیقاً یک گفتمان فکری<sup>6</sup> است. نظام نوگرایی با مرکزیت انحصارگرایانه در کشورهای سلطه‌طلبی مثل آمریکا، به عنوان کانون پایه‌ریزی راهبرد توسعه تاریخی و اجتماعی نوگرایی، سرپرستی و ولایت خود را حتی بر جوامع توسعه‌یافته و پیشرفته‌ی غربی پیرامون خود نیز اعمال می‌کند.

۱. Imperialism

۲. McLuhan

۳. Anthony Giddens

۴. Robertson

۵. Jean-François Lyotard.

۶. Ideological

فرضیه‌ی پایه‌ی نظریه‌ی فرهنگ واحد جهانی این است که هویت انسان‌ها تحت تأثیر ارزش‌های مدنی و کالاهای فرهنگی قرار دارد و از آنجا که ریشه و مبدأ تولید این ارزش‌ها و کالاهای فرهنگی، قدرت اندیشه‌ی تمدن غربی است، بنابراین ارزش‌های فرهنگ و شیوه‌ی زندگی غربی فرهنگ غالب و واحد جهانی خواهد شد. در این راستا، گیدنز مناسبات جهانی‌شدن را نتیجه‌ی نوگرایی تعریف می‌کند و پدیده‌ی تجدد را عامل این پیوستگی جوامع و نظام بین‌المللی می‌داند. هم‌چنین هانتینگتون<sup>1</sup> نیز معتقد است که تمامی فرهنگ‌ها و تمدن‌های جهان به سوی نوگرایی در حال حرکت‌اند و چون غرب خاستگاه نوگرایی است و هماهنگی و همراهی خاصی میان نوگرایی و فرهنگ غرب وجود دارد، دیگر فرهنگ‌ها وادار می‌شوند که خود را با این فرهنگ هماهنگ سازند. به همین دلیل همه‌ی تمدن‌هایی که در این مسیر گام نهاده‌اند، ناگزیرند ارزش‌ها و حتی نهادها و آداب و رسوم خود را با آن منطبق کنند (سلیمی، 1383: 114). فرانسویس فوکویاما<sup>2</sup> در سال 1992م در کتاب "پایان تاریخ و واپسین انسان"، پایان جنگ سرد و فروپاشی نظام‌های اشتراک‌گرایی را به معنای پیروزی بی‌چون و چرای نظام "آزادی‌خواه-مردمی"<sup>3</sup> غربی تلقی کرده و مدعی شده است که بشر با این دستاورد، به والاترین آرمان خود رسیده و بنابراین پایان تاریخ رقم خورده است. نظریه‌ی پایان تاریخ وی وعده‌ی پیروی از روش زندگی آمریکایی، نظام سیاسی آن، ارزش‌های فرهنگی و اخلاق آمریکایی را می‌دهد.

در این رهیافت، فرهنگ جهانی نوپدید، دربرگیرنده‌ی رشته‌ای از عناصر و اجزای فرهنگی است که سرمایه‌داری جهانی و قدرت‌های غربی، آن‌ها را در قالب‌های گوناگون به جوامع دیگر عرضه و تحمیل می‌کنند و پذیرش آن‌ها گونه‌ای خودباختگی در برابر فرهنگ بیگانه است (گل‌محمدی، 1381: 130). بر اساس نظریه‌ی فرهنگ واحد جهانی، جهانی‌شدن نه یک فرآیند تابع نیروهای ساختاری و غیرارادی، بلکه گونه‌ای تحمیل فرهنگ غرب بر جهان غیرغربی و همگونی فرهنگ‌هاست که از سوی عوامل و اراده‌های اقتصادی-سیاسی نیرومند انجام می‌گیرد. پایبندان به این نظریه معتقدند که تردیدی در گسترش و برتری فزاینده یک فرهنگ در جهان وجود ندارد، ولی این فرهنگ همان ارزش‌ها، هنجارها و باورهای قوم‌محور غربی است که با ظاهری همگانی و غیرقومی عرضه می‌شود (گل‌محمدی، 1381: 102). در پیامد نظریه‌ی استعمارطلبی فرهنگی هر چند جهانی‌شدن فرهنگی، چنان پدیده‌ای فراملی و فراتاریخی یا نیرویی متعالی و جهانی پدیدار می‌شود، ولی در واقع چیزی جز صدور کالاها، ارزش‌ها و اولویت‌های شیوه زندگی غربی که با بهره‌گیری از ابزارهای ارتباطی و فناوری‌های جدید عرضه می‌شود، نیست.

سه جنبه‌ی کلی استعمارطلبی فرهنگی عبارتند از: گسترش تجدد غربی، جهانگیرشدن فرهنگ سرمایه‌داری و جهانی‌شدن فرهنگ آمریکایی. بزرگ‌ترین وجه این فرهنگ که قابلیت همسان‌کننده و همگون‌آفرین را در خود دارد، مصرف‌گرایی فرهنگ غرب است که هر چیزی را به کالا تبدیل و به بازار جهانی عرضه می‌کند. این فرآیند جهانی‌کالایی‌شدن چنان نیرومند و فراگیر است که حتی در عالی‌ترین عرصه‌های فرهنگی، "کیفیت" تبدیل به "کمیت" می‌شود، تا فرهنگ به آسانی قابل

۱. Samuel P. Huntington

۲. Yoshihiro Francis Fukuyama

۳. Liberal-democracy

خریدوفروش باشد. اقتصاد، دانش و فناوری ارتباطات، بنیادهای قدرت این فرهنگ جهانی هستند که ارزش‌های خاص خود را دارند. این فرهنگ به عنوان فرهنگ مصرف‌گرایی شناخته می‌شود که ارزش‌های آن را شرکت‌های چندملیتی وضع می‌کنند، به طوری که مک‌دونالد<sup>1</sup>، پیتزا هات<sup>2</sup>، کوکاکولا<sup>3</sup> و رایانه از مظاهر ارزشی این فرهنگ جدید هستند. این فرهنگ جهانی یک فرهنگ مبتنی بر ترقی و پیشرفت است؛ یعنی بر ترقی و پیشرفت رقابتی (نه جمعی) تأکید می‌ورزد. تولید و توسعه غیرقابل تحمل، اصول راهبرد این فرهنگ واحد هستند. در نتیجه، تولیدکردن، معیار این فرهنگ است. این فرهنگ از آنجا که به وسیله‌ی اصول مادی‌گرایی<sup>4</sup> و دنیاگرایی هدایت می‌شود، نقش محوری خداوند در دنیا و زندگی انسان را انکار کرده و آدمی را محور جهان قرار می‌دهد. در این نظام حرکت انسان بدون وجود حقیقتی متعالی و تنها به سوی محوریت یافتن خود در آفرینش است.

در نهایت باید بگوییم، این ادعا که شکل‌دهی فرهنگ جهانی توسط دنیای غرب بویژه آمریکا امکان‌پذیر است، بیش‌تر به یک آمال و آرزو شباهت دارد و در مطالعات جهانی‌شدن تقریباً منسوخ گشته، زیرا متضمن چند خطای جدی و اساسی است:

- این دیدگاه، فرهنگ آمریکایی را مقوله‌ای یکپارچه می‌داند (استوری، 1383: 311). برعکس فرهنگ دارای یک شکل خاص نیست که بتوان آن را به عنوان یک الگو بسیار مشخص به کل دنیا عرضه کرد و در نتیجه تمام دنیا دارای یک هویت واحد شوند.
- پیام‌های فرهنگی که از آمریکا نشئت می‌گیرند، به اشکالی تفکیک شده دریافت و تفسیر می‌شوند و گروه‌های محلی، این اطلاعات دریافت شده را به شیوه‌های بسیار گوناگون متناسب با اقتصاد سیاسی، تاریخ، فرهنگ و ارزش‌های خاص محیط خود جذب می‌کنند (رابرتسون، 1383: 230).
- امروزه مولدان اصلی فرهنگ جهانی آمریکایی، نظیر *CNN* و هالیوود به نحوی فزاینده تولیدات خویش را متناسب با تقاضاهای یک بازار جهانی تفکیک شده طراحی می‌کنند.
- در این نظریه، جریان انتقال افکار و فرهنگ از جهان به اصطلاح سوم به جوامع و مناطق ظاهراً مسلط بر جهان به‌طور کامل نادیده گرفته شده است (رابرتسون، 1383: 231). در صورتی که در عصر جهانی‌شدن به‌واسطه‌ی ظهور امکانات جدید، تمدن‌ها، منطقه‌ها و دولت-ملت‌ها بیش از پیش توانمند احیای هویت‌ها و فرهنگ خاص خود و ارائه‌ی آن به مخاطبان جهانی شده‌اند، به طوری که می‌توانند در تمام عرصه‌های مادی و معنوی فرهنگ تولیدکننده باشند.
- جهانی‌شدن پدیده‌ای بسیار پیچیده‌تر و پرتناقض‌تر از تحمیل ساده‌ی فرهنگی، مانند فرهنگ آمریکاست. البته این موضوع یقیناً صحت دارد که به هر جای دنیا سفر کنیم، نشانه‌های کالاهای آمریکایی را می‌توانیم در اطراف خود مشاهده کنیم. اما این اصلاً صحت ندارد که کالا برابر است با فرهنگ (استوری، 1383: 309).

---

۱. McDonald's

۲. Hot-pizza.

۳. Cocacola.

۴. Materialism.

- در این نظریه آمریکا یگانه قدرت جهانی پنداشته می‌شود، حال آن‌که در دنیای امروز مراکز قدرت دیگری در حال شکل‌گیری هستند و این مراکز پیوسته در حال تغییرند. به عنوان مثال جایگاه هند، کره جنوبی، چین و بویژه ژاپن در اقتصاد جهان، هرگونه تصور ساده‌پندارانه درباره‌ی جهانی‌شدن به منزله‌ی گسترش فرهنگ آمریکایی را مناقشه‌پذیر می‌کند. با ظهور این قدرتهای اقتصادی در جهان، دیگر نمی‌توان چنین فرض کرد که جریان‌های فرهنگی از آمریکا به عنوان مرکز جهان‌سالاری سرچشمه می‌گیرند و به مستعمرات پیرامون سرازیر می‌شوند (استوری، 1383: 310).
- مسئله‌ی دیگری که آمریکا و به طور کلی غرب در رهبری فرهنگی خود بر جهان با آن مواجه است، نیاز بشر به معنویت است که آن فرهنگ، توانایی تأمین این نیاز مهم را ندارد.
- از جمله عناصر مهم یک فرهنگ، دستاوردهای علمی و فنی آن است. آمریکایی‌ها که مظهر تمدن غرب‌اند، بسیار تلاش می‌کنند که لایه‌ی بیرونی فرهنگ خود (نوع پوشش، شیوه‌ی مصرف و نوع کالاهای مصرفی) را به دیگر کشورها بیاموزند؛ اما برای عرضه داشتن عناصر اصلی و لایه‌های درونی فرهنگ خود (دانش و فناوری) کاملاً بخیلانه عمل می‌کنند و حتی بر سر راه پیشرفت دیگر ملت‌ها سنگ‌اندازی می‌کنند. در نتیجه‌ی این دوگانگی، صداقت فرهنگ مدعی در نزد دیگر فرهنگ‌ها مخدوش و آن‌ها را به نوعی جبهه‌گیری در برابر فرهنگ مدعی و تقویت فرهنگ خودی می‌کشاند. در نتیجه فرهنگ‌های دیگر که برای ادامه حیات خود به عناصری همانند علم و فناوری نیازمندند، برای تولید و به‌دست آوردن آن، بر فرهنگ خود تکیه می‌کنند و در این رهگذر، مجبورند در مسیر حفظ فرهنگ خویش قدم بردارند؛ امری که ژاپنی‌ها در اجرای آن، تجربه‌ی موفقیت‌آمیزی داشته‌اند.
- تعریف فرهنگ در این برداشت بدون در نظر گرفتن چند ویژگی مهم فرهنگ یعنی شکل‌گیری در طول زمان، ایستادگی در برابر عنصر خارجی و نیز متغیر بودن فرهنگ در طی نسل‌ها ارائه شده است. بنابراین فرهنگ‌ها به آسانی در فرهنگی استحاله نخواهند یافت و یا اگر این کار صورت هم بگیرد، ممکن است در نسل بعد به صورت بازگشت به اصل خود سر برآورد.

## 3-2. تنوع و تکثر فرهنگی در جهان<sup>1</sup>

با توسعه‌ی بحث‌های نظری و گسترش مطالعات تجربی در مورد آثار فرهنگی جهانی‌شدن پس از دهه‌ی 1990م، نظریه‌پردازانی چون ساموئل هانتینگتون و بویژه صاحب‌نظران پسانوگرایی چون لیوتار، بودیاری<sup>2</sup>، ژاک دریدا<sup>3</sup> و... با رد دیدگاه ظهور و گسترش یک فرهنگ جهانی از هر نوعی که باشد، نظریه‌ی تنوع و تکثر فرهنگی و شکل‌گیری فرهنگ‌ها و هویت‌های ترکیبی و التقاطی را به عنوان آثار جهانی‌شدن و ویژگی فرهنگی دنیا کنونی ارائه دادند.

۱. Cultural Pluralism

۲. Jean Baudrillard

۳. Jacques Derrida

جوهره‌ی نظریه‌ی تکثرگرایی و نسبی‌گرایی را می‌توان نتیجه‌ی فروپاشی طرح نوگرایی و از مطلقیت خارج شدن آن و ظهور اندیشه‌های حمایت از زنان<sup>۱</sup>، پسااختارگرایی و پسانوگرایی دانست که رویکردهای مثبتی به تنوع و کثرت‌گرایی فرهنگی دارند. جنبش حامی زنان با آگاهی از این مطلب که دیگر نمی‌توان قواعد یا روش ثابتی را برای شناخت تمام زنان، معتبر شناخت و باید زنان را با توجه به شرایط فرهنگی و اجتماعی که در آن زیست می‌کنند، مورد مطالعه قرار داد و هم‌چنین تفکر پسااختارگرایی با رویکردی انتقادی به ساختارگرایی در خصوص عینیت، قطعیت و جامعیت و نفی این قبیل ادعاها در نهایت موفق به جایگزینی مفاهیم کثرت، چندگانگی، جزئیت، پراکندگی، عدم انسجام و فردیت به جای مفاهیم واحد، یک‌دست، کلی، جامع و جهان‌شمول و همگانی پذیرفته شده در ساختارگرایی شد. اما پسانوگرایی به عنوان جریان نقد نوگرایی با دربرگرفتن مکاتب مذکور، توانست دامنه‌ی تأثیر خود را به عنوان اندیشه‌ی غالب به نقاط مختلف جهان بگستراند. مهم‌ترین نمود گفتمان جهانی‌شدن به مثابه یک وضعیت پسانوگرا از نظر فکری و فرهنگی را می‌توان در مرکزیت‌زدایی از برتری‌خواهی اندیشه نوگرایی غربی دانست. بر این اساس، شاخص‌ترین نمود خصلت پسانوگرایی جهانی‌شدن، پیدایی سیاست هویت و امکان عرضه و ظهور قرائت‌های دیگر در عرصه‌ی جهانی بود که این مسئله محصول نفی روایت کلان است. به تعبیر لیوتار، ما اکنون در برهه‌ای تاریخی زندگی می‌کنیم که با مرکزیت‌زدایی از فراروایت نوگرایی در عمل، زمینه برای فرهنگ‌ها و روایت‌های دیگر فراهم می‌شود. از دیدگاه پسانوگرایی، فرهنگ غرب دیگر مانند موقعیتش در عصر نوگرایی یک فراروایت تعیین‌کننده نیست، بلکه اکنون به یک روایت در بین دیگر روایت‌ها تبدیل شده است. از این لحاظ، نگاه به فرهنگ جهانی به عنوان یک فرهنگ پسانوین فرصتی برای یک گشایش بیشتر و مسئولیت در قبال غیریت فراهم می‌کند به طوری که تفاوت‌های فرهنگی به جای این‌که سرکوب شوند، معتبر شناخته می‌شوند.

پیوند خوردن جهانی‌شدن با پسانوگرایی در رشته‌ی جامعه‌شناسی در چارچوب چرخش پسانوگرایی نظریه‌پردازی شد و طی آن، فرهنگ جهانی اغلب فرهنگی پسانوین تلقی شد که به سرعت در حال تغییر، گسسته‌شدن، تکثر، اختلاط و تلفیق است (نش، 1387: 96). حسینعلی نوذری در کتاب "صورتبندی مدرنیته و پست‌مدرنیته" تعریف بعضی از صاحب‌نظران در مورد پسانوگرایی را به شرح زیر آورده است: پسانوگرایی به معنای پایان جهان‌بینی واحد است (ایهاب حسن)؛ اعلان جنگ علیه هر گونه تمامیت و کلیت است (لیوتار)؛ مقاومتی است در برابر تبیین‌های واحد (لاچ)؛ توجه و احترام به تمایز و تفاوت‌هاست (دریدا و بودریار)؛ تجلیل و تکریم جریان‌های منطقه‌ای-محلی و خاص است (هاروی، جنکز) (نوذری، 1385: 326). هانتینگتون نیز دیدگاه تکثر فرهنگی را به صورت نظریه‌ی "برخورد تمدن‌ها" بیان می‌کند و در آن به گوناگونی و کثرت ارزش‌های تمدنی و فرهنگی اشاره دارد که ضرورتاً دچار بحران و فاجعه می‌شوند.

بر اساس نظریه‌ی تکثرگرایی فرهنگی، جهانی‌شدن باعث شده تا در عرصه‌های جهانی، فرهنگ‌هایی با "ریشه‌های کاملاً متفاوت" یا فرهنگ‌های "چندریشه‌ای" پدید آید که پیش از آن

---

۱. Feminism



سابقه نداشته است. حتی آنچه که فرهنگ غرب نامیده می‌شود، به شکلی مستقیم یا غیرمستقیم از آمیختگی مسالمت‌آمیز فرهنگ‌ها و تمدن‌های مختلف هویت‌یافته و جهان را تحت تأثیر قرار داده است. تشخیص تفاوت‌های فرهنگی نقش محوری در مباحث مربوط به چندگانگی فرهنگی دارد. مردم از فرهنگ‌های مختلف هستند و تفاوت‌ها و تنوع فرهنگی هم در درون کشورها (بین مناطق، طبقات، گروه‌های قومی، شهری و روستایی) و هم بین کشورها در جهان معاصر وجود دارد. تنوع فرهنگی، متکی و مستند به "نسبیت‌گرایی فرهنگی"<sup>1</sup> بوده و بر هم‌تراز بودن فرهنگ‌های متفاوت استوار است. بر مبنای آموزه‌های نسبیت‌گرایی فکری، می‌توان پذیرفت که در عالم واقع، تنوع و تکثری بالفعل و همه‌جانبه وجود دارد. از آن‌جا که این تنوع و تکثر، حتی با فرآیند جهانی‌شدن به قالب هیچ نحله و مکتب فکری واحدی در نمی‌آید، پس مجاز شمردن تفاسیر مختلف، به رسمیت شناختن، احترام گذاشتن و رعایت تنوع فرهنگی مهم‌ترین شرط زندگی مسالمت‌آمیز در جهانی لطیف و زیباست.

### 3-3. فرهنگ جهانی و تنوع محلی

این دیدگاه که از سوی افرادی چون روزنا<sup>2</sup> با اصطلاح "واهم‌گرایی" و رابرتسن با اصطلاح "جهانی-محلی شدن"<sup>3</sup> مطرح شد و از سوی اندیشه‌ی "جهان‌وطنی" نیز تقویت می‌شود، میانه‌ای بین استعمارطلبی فرهنگی و تکثرگرایی فرهنگی بوده و به نظر منطقی‌تر و هماهنگ‌تر با واقعیات آینده جهانی‌شدن فرهنگی است. بر پایه‌ی این نظریه، زمینه‌ی فرهنگی جهان امروز هم نشان‌دهنده‌ی عام‌بودن و همگونی است و هم خاص‌بودن و ناهمگونی. بنابراین جهانی‌شدن، جدلی<sup>4</sup> است میان فرهنگ جهان‌گیر که بر فراز فرهنگ‌های بومی در حال شکل‌گیری است و پذیرش فرهنگ‌های گوناگون که در حال بازسازی و ایستادگی در برابر استحاله‌ی فرهنگی هستند.

با فروپاشی فزاینده مرزهای سیاسی و فرهنگی و پیوستن روزافزون جوامع به جامعه‌ای جهانی، در همان حال که فرهنگ‌های خاص گوناگون به یکدیگر نزدیک می‌شوند و فرهنگ‌های عام نیز شکل می‌گیرند، گرایش به عناصر هویت‌بخش خاص فرهنگی هم افزایش می‌یابد. در همین راستا این اتفاق از یک‌سو به شکل‌گیری فرهنگی جهانی می‌انجامد که کمابیش مورد پذیرش همه کشورهای جهان قرار خواهد گرفت و از سوی دیگر به سوی احیا و تقویت تنوع‌های فرهنگی محلی در سطح جهان در پرتو امکانات جدید پیش می‌رود. مهم‌ترین عنصر عملی شدن این نظریه "آگاهی عمومی" حاصل از فرآیند جهانی‌شدن است. منظور از فرهنگ جهانی در این نظریه پذیرش و نهادینه شدن حقوق و ارزش‌های انسانی مانند آزادی، اخلاق، عدالت و... است که در همه‌ی جهان معتبر باشند. اعتبار چنین اصول، ارزش‌ها و معیارهایی هم به دل‌بستگی‌ها و وابستگی‌های قومی، محلی، زبانی، نژادی و دینی بستگی ندارد و انسان را چونان انسان در نظر می‌گیرد و منظور از تنوع فرهنگی،

۱. Cultural Relativism

۲. J. Rozena

۳. Glocalism (Globalization و Localization است از تلفیقی)

۴. Dialectic

ارزش‌های فرهنگی و معنوی محلی افراد است که با شناخت و احترام به فرهنگ‌های دیگر به اصلاح و تقویت خود برای حضور و هویت‌بخشی به پیروان خود در عرصه‌ی جهانی شدن می‌پردازند (ربانی، 1384: 45-48).

فرهنگ‌ها از فصول مشترکی برخوردار هستند، همان‌گونه که تفاوت‌هایی نیز با یکدیگر دارند. فصول مشترک فرهنگ‌های مختلف که به اصیل‌ترین و انسانی‌ترین وجوه فرهنگ مربوط می‌شود، فرهنگ جهانی را می‌سازد. مخاطبان چنین فرهنگی نیز جهانی خواهند بود و آن به بخش بزرگی از نیازها و تقاضاهای فرهنگی موجود در مردم و جوامع مختلف پاسخ خواهد گفت. در این حال تفاوت‌های فرهنگی هم که همیشه بوده و خواهند بود و حاصل از گوناگونی‌ها و تنوعات روح انسانی و زیست‌جغرافیایی هستند، در قالب فرهنگ‌های بومی در روح تکثر فرهنگی نقش بزرگی را ایفا خواهند کرد و به موضوعی برای شناسایی بهتر انسان‌های جوامع مختلف از یکدیگر تبدیل شده و تکامل‌شان مقدور خواهد شد. فرهنگ جهانی، تعصبات و خرافات فرهنگ‌های بومی را زدوده و بر تنوع‌های موجود در فرهنگ‌های محلی و بومی تأکید می‌ورزد و این به معنای تحقق فرآیندی است که تعامل فرهنگ جهانی و بومی را دربردارد و به آن‌ها این امکان را می‌بخشد تا با رویکردی "انسانی-معنوی" نقشی مکمل برای هم بازی کنند و هر چه بیش‌تر به یکدیگر غنا بخشند.

روند تکاملی تاریخ نشان‌دهنده‌ی این واقعیت است که برخی فرهنگ‌ها در طی قرن‌ها با دیگر فرهنگ‌ها ارتباط برقرار کرده و در قالب اصول خویش وارد تعاملی فرهنگی در فرآیند تقویت متقابل شده‌اند. تلاقی به وجود آمده از این فرهنگ‌های گوناگون و مبادلات میان فرهنگی در بین آن‌ها به بقای فرهنگ‌ها و تمدن بشری کمک کرده است. صیانت و تقویت فلسفه‌ی یونانی توسط اندیشمندان اسلامی در قرون وسطی و تعامل فرهنگی و علمی میان تمدن‌های اسلامی و مسیحی نمونه‌های درخشان و شایان توجه در این زمینه است. این تنوع و تبادل به تدریج زمینه را برای پیشرفت‌های علمی و فناوری در بخش‌هایی از جهان و طی قرون اخیر به‌طور مشخص در اروپا ایجاد کرد و این همان چیزی است که ما امروزه از آن به عنوان میراث مشترک بشری که زمینه را برای ارزش‌های جهانی و مشترک در سراسر جهان ایجاد کرده است، تجلیل می‌کنیم. اکنون سازمان‌های انسان‌دوستانه‌ی جهانی از جمله یونسکو تلاش‌های مستمر و بعضاً سازمان‌یافته‌ای برای تأکید بر این وجوه مشترک و انسانی فرهنگ و حفظ و تقویت فرهنگ‌های بومی و زیست‌بوم‌های آن در سطح جهان، انجام می‌دهد و آن را یکی از اصلی‌ترین وظایف خود به حساب می‌آورد.

#### 4- تحولات مصادیق فرهنگی در فرآیند جهانی شدن

##### 4-1. هویت ملی

اگرچه مبحث هویت، یعنی پاسخ‌گویی به پرسش "من که هستم؟" قدمتی دیرینه در حوزه‌ی فلسفی دارد، لکن در ابعاد اجتماعی یکی از اساسی‌ترین و بدیع‌ترین مباحث عصر نوگرایی و پسانوگرایی به شمار می‌آید. هویت ملی، فراگیرترین و در عین حال مشروع‌ترین سطح هویت در تمامی نظام‌های اجتماعی (جدای از گرایش‌های فکری) می‌باشد که مجموعه‌ای از گرایش‌ها و نگرش‌های مثبت نسبت به

عوامل، عناصر و الگوهای هویت‌بخش و یکپارچه‌کننده در سطح یک کشور به عنوان یک واحد سیاسی است. اهمیت مفهوم هویت ملی نسبت به سایر انواع هویت جمعی، در تأثیر بسیار آن بر حوزه‌های متفاوت زندگی در هر نظام اجتماعی است. هویت ملی فرآیند پاسخ‌گویی آگاهانه یک ملت به پرسش‌های پیرامون خود، گذشته، زمان، تعلق، خاستگاه اصلی و دائمی، حوزه‌ی تمدنی، جایگاه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و ارزش‌های ملهم از هویت تاریخی خود است.

اگر در گذشته برای تعریف هویت به مسائلی چون نژاد و قومیت، عوامل طبیعی و جغرافیایی و شاخصه‌های متعدد اجتماعی چون خانواده، زبان، دین، زادگاه اصلی، شغل، سن، جنسیت، باورها و اعتقادات، تاریخ گذشته و سیر طولانی‌صیورت‌ها تکیه می‌شد ولی امروز شاید ابعاد روانی، فرهنگی، سیاسی و خاصه خودآگاهی و خودیابی مردمان در درجه بارزتری از اهمیت باشد و حدود مشارکت انسان‌ها در سرنوشت سیاسی خود و نقشی که در تدوین قوانین روزمره و کاربرد و اجرای آن‌ها بر عهده دارند، از بالاترین درجات اعتبار برخوردار باشد.

اصلی‌ترین اموری که برای یافتن خمیره‌های مورد نیاز هویتی در دنیای کنونی مورد اعتنا است، وقوف بر جریاناتی است که در عرصه‌های فلسفی، عقیدتی، فکری، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و نظایر آن‌ها در جهان کنونی و نسل‌های حاضر می‌گذرد و ضرورت حفظ و برقراری ارتباطات در میان عناصر پویا و ماندگار در فرهنگ ملی و در تمدن جهانی را الزامی می‌نماید (شعبانی، 1385: 245-248). به بیان کلی‌تر و با مجازشمردن استثناها، ملیت‌گرایی در اکثر مناطق جهان در قرن بیستم میلادی به‌طور وضوح اهمیت بیش‌تری یافته است (واتسون، 1381: 33). هویت ملی به عنوان حلقه‌ی واسط بین هویت‌های فراملی یا جهانی و هویت‌های فروملی یا محلی در فرآیند جهانی‌شدن از اهمیت بالایی برخوردار است به‌طوری که به عنوان "منبع چرخه‌ی هویت‌سازی" وظیفه دارد از سویی هویت‌های فراملی را پالایش و به سطوح ملی و فروملی انتقال دهد و از سوی دیگر با تقویت و اصلاح هویت‌های قومی آن‌ها را در سطح ملی تثبیت و به عرصه‌ی جهانی عرضه کند. بر همین اساس در کشورهایی که طرز تفکرهای سیاسی و فرهنگی به‌طوری ضعیف باشد که قادر به تولید و تبیین هویت‌های ملی همگان‌پذیر در سطح جامعه‌ی خود نشود، در نتیجه نیروهای واگرای جهانی، هویت‌های جهانی را با همان شدت خاص خود نفوذ داده و ضمن از میان بردن هویت‌های قومی به نحو چشم‌گیری هویت‌های ملی را نیز دچار چالش و تهدید تعلق و اعتبار می‌کنند. بسیاری هم‌چون رابرتسون بر این باورند که ما در عرصه‌ی جهانی‌شدن شاهد تقویت هویت‌های محلی در کنار رشد هویت‌های جهانی هستیم. وی از این نظم به عنوان نظم "جهانی-محلی" یاد می‌کند. ارتباطات گسترده در جریان جهانی‌شدن، موجب تقویت بُعد اجتماعی هویت ملی می‌شود و هر قدر بُعد اجتماعی هویت در سطح کلان‌تر (مثلاً سطح ملت) قوی‌تر باشد، شخصیت اجتماعی شهروندان نیز منسجم‌تر و جدی‌تر پی‌ریزی می‌گردد (روشه، 1374: 160). از بین عوامل هویت‌بخش ملی، عوامل تاریخی و فرهنگی با وجود اهمیت زیاد آن، به لحاظ پیچیدگی و گاه ناملموس بودن اثر آن در کشورهای جهان سوم، امروزه کمتر مورد توجه قرار گرفته‌اند و در نتیجه نقش زیادی در بحران هویت بخصوص در نسل جوان داشته است.

در جوامع سنتی پیوند تنگاتنگ فضا، زمان و فرهنگ با مکان و محل و سرزمین، نیازهای هویتی را به خوبی تأمین می‌کرد و افراد درون دنیاهای کوچک، محدود، پایدار و منسجم خود به هویت و معنای موردنیاز خود به‌آسانی دست می‌یافتند (Held, 2007: 62). ولی فرآیند جهانی‌شدن با پاره کردن این پیوند و نفوذپذیرکردن و فروریختن مرزهای مختلف جوامع ملی، گسترش جریان‌های جهانی و پدیدآوردن جامعه فراملی، دولت‌ها را در عرصه‌ی هویت‌سازی دچار مشکل و سلطه‌ی بلامنازع هویت و فرهنگ ملی را مخدوش ساخته است.

فرآیند جهانی‌شدن هم‌چنین با تبدیل "زمان دارای تسلسل تاریخی"<sup>۱</sup> به "حال بی‌پایان"، گذشته هویت فرهنگی را نابود می‌کند. نابودی گذشته به معنی از بین رفتن پیوند میان گذشته مشترک و حال مشترک و حذف جنبه‌ی تاریخی هویت ملی است. در چنین شرایطی انسان نوعی هم‌زمانی را تجربه می‌کند و در دنیایی لحظه‌ای قرار می‌گیرد (Merkal, 2008: 200). این نوع تجربه‌ی هویت‌های هم‌زمان و لحظه‌ای بویژه در جوامع مجازی بسیار رایج است.

فرآیند جهانی‌شدن با رها کردن فضا و زمان از قید مکان و نسبی کردن فرهنگ‌ها و مرجع‌های اجتماعی، هویت‌سازی و معنایابی به شیوه‌ی سنتی را بسیار دشوار و حتی ناممکن می‌کند. بنابراین نوعی بحران فراگیر و فزاینده هویت و معنا جوامع مختلف جهان را فرا می‌گیرد که به صورت‌هایی گوناگون در تصورها و احساسات افراد و گروه‌های مختلف بازتاب پیدا می‌کند. منابع ثابت و محدود هویت چونان میراثی مقدس از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود. با شکاف نسل‌ها این انتقال با مشکل روبه‌رو می‌شود. علاوه بر آن، فرآیند جهانی‌شدن با مستأصل کردن پاسداران سنتی هویت و ناکارآمد کردن عوامل آن، زمینه‌ساز تولید و عرضه‌ی انبوه منابع و مصالح هویت و معنا شده است. فرآیند نام‌برده با رها کردن این‌گونه منابع از قید مکان و سرزمین خاص، پخش و گسترش آن‌ها را در نقاط مختلف جهان آسان‌تر کرده و برخورد و تعامل فرهنگ‌ها و عناصر هویت‌بخش در گستره جهانی و آگاهی انسان‌ها از عناصر فرهنگی دیگر، به نوعی نسبی‌شدن هویت‌ها را در پی داشته است. با نسبی‌شدن فرهنگ‌ها، تصور سنتی از فرهنگ به عنوان امری مطلق، پایدار و فراتاریخی بی‌اعتبار می‌شود و اختلالی جدی در تأثیر هویت‌سازی فرهنگ ایجاد می‌کند. این نسبی‌گرائی همراه با گسترش شبکه‌های جهانی، قدرت، ثروت و اطلاعات باعث کاهش اقتدار دولت‌ها شده و در نتیجه دولت‌ها نمی‌توانند در فضای نسبتاً انحصاری و امن به ساخت و نگهداری هویت ملی و انحصاری بپردازند.

این فرآیند در عین حال که عناصر، منابع و امکانات هویت‌ساز سنتی را از بین می‌برد، منابع و امکانات و مصالح جدید و متنوعی را نیز جایگزین آن می‌کند که افراد جامعه می‌توانند با استفاده از آن‌ها هویت جدید خود را بسازند که البته موردنظر دولت‌ها نیست. فضا، زمان و فرهنگ از منابع اصلی هویت‌سازی در دنیای کنونی است. فرآیند جهانی‌شدن، بستر مناسبی جهت سه مقوله‌ی فوق و ارائه‌ی آن‌ها فراهم ساخته است. در رابطه با زمان، فرد هنگامی می‌تواند مدعی داشتن هویت باشد که از تداوم خود اطمینان حاصل کند. این تداوم چیزی نیست، مگر احساس ثبات شخصیت در طول زمان. هویت بر تداوم استوار است و تداوم هم در چارچوب زمان معنا می‌یابد. ناگفته نماند که فرآیند جهانی‌شدن با

---

۱. Chronologic

وجود این که باعث تحول فضا و زمان و جداکردن آن‌ها از مکان می‌شود، ولی توانایی هویت‌سازی این دو عامل اصلی پایدار می‌ماند. بی‌گمان باید فرهنگ را مهم‌ترین و غنی‌ترین منبع هویت دانست. افراد و گروه‌ها همواره با توسل به اجزا و عناصر فرهنگی گوناگون هویت می‌یابند، زیرا این اجزا و عناصر توانایی چشم‌گیری در تأمین نیاز انسان‌ها به متمایز بودن و ادغام شدن در جمع دارند. فرهنگ هم تفاوت‌آفرین است و هم انسجام‌بخش. هنگامی که از فرهنگ سخن می‌گوییم به روش‌هایی اشاره داریم که انسان‌ها به صورت فردی و جمعی، از طریق ارتباط با دیگران زندگی خود را معنا دار می‌کنند.

از سوی دیگر فرآیند جهانی‌شدن نه تنها منابع هویت و بنابراین امکان‌های هویت‌سازی را افزایش می‌دهد، بلکه آزادی عمل فرد را هم در این عرصه به نحو چشم‌گیری بالا می‌برد. در جوامع سنتی فرد معمولاً به صورتی منفعلانه هویت می‌یافت و ناخودآگاه و خودبه‌خود، میراث‌دار هویتی می‌شد که در طول زندگی چندین نسل حفظ شده بود. در جوامع سنتی، عرصه‌ی هویت‌سازی چنان توسط نیروهایی مانند سنت، طبیعت، گفتمان مسلط و نهادهای اجتماعی، دینی و سیاسی اشغال شده بود که فرد نمی‌توانست از حداقل خودمختاری و آزادی عمل برخوردار شود. این نیروها هویت و نظام معنایی معینی برای فرد تعریف و عرضه می‌کردند که پذیرش آن از سوی او تقریباً گریزناپذیر بود. جهانی‌شدن عاملی مهم جهت دگرگون کردن شرایط و چارچوب‌های سنتی هویت‌سازی است و تلاش در جهت تخریب عوامل و منابع سنتی هویت از جمله اهداف آن است.

## 2-4. دین

مذهب به عنوان یکی از مهم‌ترین ارکان تشکیل‌دهنده‌ی فرهنگ‌ها در آخرین موج جهانی‌شدن از جایگاهی ویژه برخوردار شده است. ظهور شکل‌گرفته و در حال توسعه‌ی "جهانی‌شدن دین" یکی از محوری‌ترین روندهای جهانی حاکم بر جهان است. جهانی‌شدن دین و مرکزیت پیدا کردن دین در بستر "نوگرایی تندشده" به عنوان یک فرآیند معکوس جهانی‌شدن یعنی "بازگشت به سنت‌های دینی" در مقابل روند غالب جهانی، یعنی روند غیرروحانی شدن جهان از پیامدهای انعکاسی این فرآیند است. در کنار این مسئله، باید به این نکته نیز اشاره کرد که اصولاً نظریه‌ها و نظریه‌پردازان جهانی‌شدن ناظر به مسئله‌ی دین نبوده و نیستند، بلکه به شکل حاشیه‌ای و نه در متن به آن پرداخته‌اند. بنابراین تأمل در دیدگاه‌ها و بیان نظرات موجود پیرامون رابطه‌ی این دو مقوله یعنی دین و جهانی‌شدن با یکدیگر بیانگر این مهم است که دو دیدگاه کاملاً متضاد پیرامون این موضوع وجود دارد؛ یکی دیدگاهی که با ارزیابی مثبت از جهانی‌شدن، رویکرد به دین و احیای دین در دوران معاصر را پیامد جهانی‌شدن می‌داند و برخی از هواداران این دیدگاه تا آنجا پیش می‌روند که ادیان الهی را پیش‌تاز جهانی‌شدن معرفی کرده و جهانی‌شدن را همسان و مترادف با منجی‌گرایی و فلسفه‌ی فرج و حکومت واحد جهانی آخرالزمان گرفته‌اند. اما در مقابل، گروهی دیگر نه تنها دین و جهانی‌شدن را مرتبط با یکدیگر نمی‌دانند، بلکه آن‌ها را به لحاظ ماهوی کاملاً با هم در تضاد می‌بینند، چرا که از یک طرف دین آموزه‌های کلامی و اخلاقی خاص خود را دارد، حال آن‌که جهانی‌شدن تأکید بر گسترش برخی ارزش‌های بدون مرز و مکان است و

از طرف دیگر جهانی شدن، مروج ارزش‌های نوگرایانه و پسانوگرایانه است که کاملاً با آموزه‌های کلامی و اخلاقی ادیان در تضاد هستند. بدین ترتیب جهانی شدن در مورد ادیان نیز یک چالش و فرصت است.

از لحاظ فرصت، جهانی شدن نه تنها دین را به حاشیه نرانده، بلکه در متن دغدغه‌های روحی بشر معاصر قرار داده است و انسان معاصر بیش از هر زمان دیگر به دین و آموزه‌های دینی احساس نیاز می‌کند و جایگاه اندیشه‌ی دینی مورد تقویت و تأکید قرار گرفته است، به نحوی که برخی معتقدند فضای جهانی گفت‌وگوی دو مذهب مسیحیت و اسلام شده است. اخلاقیات و ادیان از ارزش‌های والای انسانی و معنوی‌اند که ورای نژادها، فرهنگ‌ها و ملیت‌ها رسالت‌شان را تعریف کرده‌اند. بخصوص ادیان بزرگ و توحیدی که رسالت اخلاقی‌شان را فراتر از محدودیت‌های جغرافیایی و قومی پیش برده‌اند. بنابراین امروزه جهانی شدن، این اندیشه را هر چه بیش‌تر به واقعیت نزدیک‌تر ساخته است.

جهانی شدن امکان عملی تعاملات و تبادلات پیام‌های اخلاقی و دینی را بین مردم اقصی نقاط دنیا فراهم آورده است. در گذشته چه بسا درگیری‌های بسیاری درمی‌گرفت تا پیام یک دین و اصول اخلاقی آن، به گوش مردمی در محدوده‌ی جغرافیایی دیگر می‌رسید و چه بسا که طی جنگ‌هایی خونین، بخشی از همان اصول اخلاقی که دینی مبلغ‌اش بود، زیر پا گذاشته شده و نقض می‌شد. اما اینک جهانی شدن حذف ادیان را تقریباً غیرممکن ساخته است و آن را به رقابتی بین‌شان تبدیل ساخته است که امکان آن را فراهم می‌آورد که طی آن، ادیان مختلف از یکدیگر بیاموزند و بر غنای‌شان بیفزایند.

اما از جنبه‌ی چالش، جهانی شدن باعث تقویت و تسریع غیرروحانی شدن دین می‌شود و به عبارت دیگر گروهی از صاحب‌نظران معتقدند در فرآیند جهانی شدن فرهنگ، غالباً از دین، مفهوم فردی آن تبلیغ می‌شود نه دین حکومتی و اجتماعی. امروزه مهم‌ترین جلوه مقاومت در برابر این چالش ایجاد شده، در بنیادگرایی‌های دینی ظهور یافته است. بنیادگرایی دینی، دلالت بر نوعی راهبرد ویژه دارد که می‌کوشد هویت دین‌داران را به عنوان یک جمعیت و یک گروه در مقابل کسانی که می‌خواهند آنان را به فضایی غیردینی بکشانند، حفظ کند. گاهی اوقات یک چنین حالت تدافعی، ممکن است تغییر یابد و منجر به تهاجم سیاسی شود که به جست‌وجوی تغییر بدل‌های سیاسی یا اجتماعی و اقتصادی موجود است. نظریه‌پردازان تبیین و ارزیابی‌های متفاوتی از بنیادگرایی‌ها یا خاص‌گرایی‌های دینی ارائه داده‌اند؛ گیدنز بنیادگرایی را دفاع سنتی از سنت می‌داند. هابرماس<sup>1</sup> آن‌ها را در رده‌ی جنبش‌های اجتماعی واکنشی، دفاعی و خاص‌گرا قرار داده که واکنشی در برابر عقلانیت فزاینده زندگی نوین به شمار می‌آیند. کاستل<sup>2</sup> چنین جنبش‌هایی را واکنش به نوعی ترس حاصل از جهانی شدن و جامعه‌ی شبکه‌ای می‌داند. پیتربیر هم بنیادگرایی را واکنش دفاعی و ستیزآمیز به تأثیر نسبی‌سازانه جهانی شدن بر ادیان توصیف می‌کند (توحیدفام، 1381: 87). البته باید تأکید کرد که پدیدار شدن بنیادگرایی دینی به عنوان یک اصل در سیاست جهانی، بیش از آن‌که به فروپاشی حزب اشتراک‌گرایی<sup>3</sup> در پایان دهه‌ی 1980 م مربوط باشد، به پیروزی انقلاب اسلامی در اواخر دهه‌ی 1970 م برمی‌گردد (وایت، 1381: 6).

۱. Jürgen Habermas

۲. Manuel Castells

۳. Communism

رویداد انقلاب اسلامی، فرضیه‌ی نظریه پردازان آزادی خواه<sup>1</sup> را که معتقد بودند همه جوامع با نوگرا شدن، بی‌دین می‌شوند و نیز تحلیل، مفسران مردم‌باور<sup>2</sup> را که اعتقاد داشتند دین به تدریج، اهمیت سیاسی اجتماعی خود را از دست می‌دهد یا پیش‌بینی‌کنندگان نظام آزادی خواه‌مردمی<sup>3</sup> را که تصور می‌کردند کشورهای توسعه‌نیافته، برای نیل به توسعه باید از الگوی کشورهای پیشرفته‌ی آمریکای شمالی و اروپای غربی، مکانی که دین تا حدود زیادی اهمیت و نفوذ سیاسی اجتماعی خود را از دست داده است، پیروی کنند، باطل ساخت.

### 3-4. فرهنگ عمومی

تحول فرهنگ عمومی در فرآیند جهانی‌شدن موجب پدید آمدن شکل فرهنگی مختلط فوق‌العاده متمایز و به لحاظ اقتصادی دوام‌پذیری شده است که در آن، امر جهانی و امر محلی به نحو جدایی ناپذیری در هم تنیده‌اند و این خود منجر به تجدید حیات امروزی فرهنگ گردیده است که هم‌چنان "کانتونی" نامیده و تلقی می‌شود. مناسک فرهنگی<sup>4</sup>، الگوها و موازینی برای رفتارهای مصرفی ارائه می‌دهند و همین الگوها، فرصت‌های فراوانی را برای تولید کالاها و خدماتی که در این مراسم و مناسک مصرف می‌شوند، فراهم آورده است. در این جریان عقل ابزاری حکم نمود هر چه تولید می‌شود، عملاً فایده‌ای این جهانی بر آن مترتب باشد. به عبارت دیگر عمل‌گرایی و اصالت فایده، معیارهایی برای تنظیم و تولید عناصر فرهنگی شده‌اند. در این بخش به عنوان بررسی تحولات فرهنگ عمومی در فرآیند جهانی‌شدن، به بیان سه تغییر مهم و اساسی در این حوزه خواهیم پرداخت:

■ **تصویری‌شدن فرهنگ عمومی:** نظام سرمایه‌داری جهانی در راستای رسیدن به اهداف مصرفی خود پدیده‌ای به نام سبک‌روز<sup>5</sup> را به ظهور رسانده که از زیرمجموعه‌های یکسان‌سازی و منظور از آن، رواج یک سبک یا شیوه در سطح یک جامعه به عنوان پدیده‌ای رایج در سطح جهان می‌باشد. اما در عین حال، این پدیده بسیار متغیر و به هیچ سنتی تعلق ندارد و آزادانه روی امواج مصرف، گرایش و سلیقه تولید می‌شود و حس بینایی انسان است که آن را وحدت می‌بخشد. به بیان دیگر این تحول که با اصطلاح "تصویری‌شدن فرهنگ" نام‌گذاری شده، شاید شاخص‌ترین پیامد عصر جهانی‌شدن برای فرهنگ عمومی باشد که ابزار آن نیز فناوری ارتباطات و بویژه تلویزیون و اینترنت و دیگر رسانه‌های دیداری مانند مجله‌ها و روزنامه‌ها می‌باشند.

تصویر دیجیتال به عنوان هدف فناوری دیجیتال، نخستین بار در دهه‌ی 1980م ظهور کرد و امروزه به گونه‌ای گنش اجتماعی تبدیل شده که اساس جوامع جدید و فرهنگ‌های اینترنتی را تشکیل می‌دهد و آن‌ها را زمان‌دار و مکان‌دار می‌کند. غلبه‌ی تصویر در فرهنگ عمومی تعامل شخصیت انسان را در تعامل با کل واقعیت و نیز در سطوح مختلف برهم می‌زند. مصرف و میل (میل جنسی) به همراه سبک و گرایش در حال تبدیل شدن به دو اهرم تعیین‌کننده در فرهنگ عمومی جهان هستند. تصویر،

---

۱. Liberal  
۲. Democrat  
۳. Liberal-democrat  
۴. Cultural Rituals  
۵. Mode

روزبه‌روز نقش مهم‌تری را در زندگی افراد از طریق نشریات عمومی و سایر رسانه‌ها ایفا می‌کند و ابزارهای غنی را به منظور سنجش، بررسی و بافتی نمودن اطلاعات در اختیار می‌نهد. یکی از قدرت‌های روح که ارتباط تنگاتنگی با حواس پنج‌گانه دارد "خیال" است. خیال آن‌چنان قدرت دارد که حتی واژگان نیز آن را فعال می‌کنند. فرهنگ عمومی کاملاً از قدرت خیال و تأثیر تصاویر بر خیال آگاه است. این تأثیرپذیری خیال، از طریق تحلیل پیچیده‌ی تصاویر یا تفکر در مورد تصاویر یا نقد آن‌ها صورت نمی‌گیرد، بلکه عمدتاً به زودگذر بودن تصاویر و متنوع بودن آن‌ها بستگی دارد. فرهنگ تصویری عمومی ماهیتاً جهانی و گسترش آن آنی است و در پی ساختن ذهنیت‌ها و هویت‌ها به گونه‌ای است که پیش‌تر غیرقابل تصور بود. فرهنگ تصویری جای تعقل و تخیل مخاطب را می‌گیرد و هم‌چنین با بازنمایی واقعیت، خود را جایگزین تجربه و آموزش می‌کند. این تصاویر، روایت‌های بصری و بازنمایی‌های صوتی-تصویری معناهایشان را از طریق فرآیند تعامل به‌دست می‌آورند. این مفهوم نخست دربرگیرنده معناهای رمزگذاری شده در متن رسانه‌ها، توسط تولیدکنندگان آن است؛ دوم دربرگیرنده هویت‌ها، انگیزه‌ها، علائق و توانش‌های فرهنگی مخاطبان‌شان هنگام استفاده از آن‌ها برای دریافتن یا رمزگشایی از معناهاست و سوم شامل پایگاه‌های اجتماعی و فرهنگی خاصی است که بیننده و تصویر در آنجا با هم روبه‌رو می‌شوند. فرهنگ عمومی تصویری تمرکز خود را بر جوانان که به آسانی تحت تأثیر قرار می‌گیرند، قرار داده و می‌خواهد آن‌ها را تا حد امکان جوان نگاه دارد (محسنی تنکابنی، 1387: 6).

■ **عدم فرجام‌شناسی متعالی فرهنگ عمومی:** فرهنگ عمومی جهانی با پشتوانه‌ی تاریخ و اقتصاد، کانون فرجام‌شناسی را دگرگون ساخته و به نظر می‌رسد اساساً آن را نفی کرده است. فرهنگی که فاقد فرجام‌شناسی بوده و به مسائل و سؤالات مربوط به نظام، غایت و اهداف جهان توجه نکند با سؤالات بسیاری در مورد کارکرد آن فرهنگ و آزادی انسان از گیرودارهای زندگی مواجه است. فرجام‌شناسی از عملی هدفمند و در عین حال کارکردی سؤال می‌کند. البته می‌توان گفت که فرهنگ عمومی امروزی هم هدف دارد و هم کارکرد و آن چیزی جز سرگرمی نیست که از طریق چهار ابزار عرضه و دریافت می‌شود: مصرف، سبک، گرایش و میل. سرگرمی همواره مشخصه‌ی بارز فرهنگ، خاصه جنبه‌ی جشنواره‌ای آن بوده است. اما مطمئناً سرگرمی یکی از جوانب فرهنگ به‌شمار می‌رود. انسان موجود پیچیده‌ای است که در سطوح مختلف، هستی می‌یابد و تعامل می‌کند. بنابراین فروکاهیدن روح انسان به سرگرمی به‌تنهایی، مفهوم فرهنگ را محدود می‌کند. در بافت جهانی‌شدن، فرهنگ عمومی‌ای که از فرجام‌شناسی بهره کمتری دارد بر فرهنگ‌های بومی سخت می‌گیرد و بیش‌تر در پی محو ویژگی‌های متمایز و منحصربه‌فرد فرهنگ‌های محلی است.

■ **مجازی‌شدن فرهنگ عمومی:** در پارادایم اطلاعاتی، فرهنگ جدیدی به یمن کنار گذاشتن مکان‌ها و نابودی زمان به دست فضای جریان‌ها و زمان بی‌زمان، پدیدار شده است: فرهنگ مجاز واقعی. مجاز واقعی، سامانه‌ای است که در آن خود واقعیت (هستی مادی-نمادین مردم) به یک‌باره در انگاره‌سازی مجازی در جهانی خیالی که در آن نمادها تنها استعاره نیستند، بلکه تجربه واقعی را تشکیل می‌دهند،



فرو رفته است. این پیامد رسانه‌های الکترونیکی نیست؛ هر چند این رسانه‌ها ابزار بی‌بدیل بیان در فرهنگ جدید هستند. بیان مادی‌ای که توانایی مجاز واقعی را برای تسخیر قوه‌ی تخیل مردم و سامانه‌های باز نمود تبیین می‌کند، امرار معاش آن‌ها در فضای جریان‌ها و زمان بی‌زمان است. از سویی کارکردها و ارزش‌های مسلط در جامعه به‌طور هم‌زمان و بدون هم‌جواری یعنی در جریان‌های اطلاعات که از تجربه‌ی نهفته در هر محل می‌گریزد، سازماندهی می‌شوند. از سوی دیگر، ارزش‌ها و منافع مسلط بدون ارجاع به گذشته یا آینده‌شان، در چشم‌انداز بی‌زمان شبکه‌های رایانه‌ای و رسانه‌های الکترونیکی ساخته می‌شوند؛ جایی که همه‌ی بیان‌ها یا آنی هستند یا بدون توالی پیش‌بینی‌شدنی. همه‌ی بیان‌ها از همه‌ی زمان‌ها و از همه‌ی مکان‌ها در یک آبرمتن درهم می‌آمیزند و بسته به منافع فرستنده و روحیه‌ی گیرنده، پیوسته در هر زمان و هر مکان، آرایش مجدد یافته و منتقل می‌شوند. این مجاز واقعیت ماست، زیرا در چارچوب این سامانه‌های نمادین بی‌زمان و بی‌مکان است که ما مقولات را می‌سازیم و تصاویری را فرامی‌خوانیم که رفتار را شکل می‌دهند، سیاست را ایجاد می‌کنند، رؤیایها را بارور می‌سازند و کابوس‌ها را دامن می‌زنند (سلطانی‌فر، 1384: 46).

## 5- نتیجه‌گیری:

همان‌گونه که والراشتین<sup>1</sup> می‌گوید: "جهانی‌شدن نه آرمان و نه فاجعه است، بلکه دوران جدیدی با ویژگی‌ها و چالش‌های خود است که پاسخ بشریت را می‌طلبد". فرآیند جهانی‌شدن اگرچه از لحاظ اندیشه و نیروهای شکل‌گیری ممکن است تاریخ کهن و تعاریف مختلفی داشته باشد، ولی این جنبه "قلمروزدایی" آن است که آن را به عنوان پدیده‌ای جدید و با اهمیت مورد توجه قرار داده است. بنابراین در سطح پیشرفته و در واقعیت فراگیر مخلوق جدید "صنعت جهانی ارتباطات" و "سازمان‌های بین‌المللی" می‌باشد که هم‌گرایی جهانی، وابستگی متقابل، تکاپو و تعامل را عینیت بخشیده‌اند و قدمت علمی آن را می‌توان بعد از دهه‌ی 1960م دانست. در مورد تأثیرات منفی چشم‌گیر فرآیند جهانی‌شدن نیز باید گفت که ویژگی ذاتی این پدیده نبوده، بلکه عمدتاً ناشی از سیاست‌های نوآزادی‌خواهی در جهت این گرایش است.

در تحلیل تحولات فرهنگی می‌توان گفت که این حوزه به دلایل نمادین بودن، ارتباط داشتن با ذهن، روح و احساسات بشری و هم‌چنین قابلیت به‌کارگیری در رسانه‌های گروهی در سال‌های اخیر در جایگاه مهم‌ترین بُعد جهانی‌شدن قرار گرفته است. هم‌چنین می‌توان نظریات ارائه شده در مورد جهانی‌شدن فرهنگی و هنری را با کمک گرفتن از نمودار فلسفی هگل چنین ترسیم کرد: "نظریه‌ی اولیه"<sup>2</sup>ی این فرآیند، نظریه‌ی "فرهنگ واحد جهانی یا استعمارطلبی فرهنگی غربی بویژه آمریکایی" می‌باشد که دامنه‌ی زمانی اعتبار آن قبل از دهه‌ی 1990م و برخاسته از ماهیت جهان‌گرایی، نوگرایی و فراگیرشدن شاخص‌های آن‌ها بود. "نظریه‌ی مقابل"<sup>3</sup> این فرآیند که پس از دهه 1990 م مطرح شد، نظریه‌ی "تنوع و تکثر فرهنگی در جهان" بود که نتیجه‌ی فروپاشی طرح نوگرایی و از مطلقیت خارج

۱. Immanuel Wallerstein

۲. Thesis

۳. Anti-thesis

شدن آن و ظهور اندیشه‌های پسانوگرایی، پساساختارگرایی و حامی‌زنان به عنوان جریان‌های ناقد نوگرایی می‌باشد. اما "نظریه‌ی تولیدی"<sup>1</sup> این فرآیند را که در سال‌های اخیر در قالب نظریه‌ی "فرهنگ جهانی و تنوع محلی" رواج یافته است، می‌توان نتیجه‌ی تقابل نظریات ارائه شده‌ی پیشین جهانی‌شدن دانست که در واقع از سوی اندیشه‌ی "جهان‌وطنی" نیز تقویت شده و میانه‌ای بین استعمارطلبی فرهنگی و تکثرگرایی فرهنگی می‌باشد و به نظر نیز منطقی و هماهنگ‌تر با واقعیات جهانی و آینده جهانی‌شدن فرهنگی و هنری خواهد بود که می‌توان آن را به نوعی "وحدت در کثرت" و "کثرت در وحدت" فرهنگی یا به تعبیری "یک تمدن تمدن‌های بسیار" دانست.

اما در تحلیل مصادیق فرهنگی در جریان فرآیند جهانی‌شدن می‌توان این‌گونه نتیجه‌گیری کرد که تأثیر این پدیده بر روی هویت ملی، دین و فرهنگ عمومی جوامع به نوعی متضاد و جدلی است، بدین معنی که از سویی با افزایش ارتباطات و آگاهی عمومی باعث تقویت، احیا و بازسازی آن‌ها می‌شود و از سویی دیگر با حذف و کم‌رنگ کردن مرزها، شاخصه‌ها و منابع تولید سنتی این مصادیق باعث نسبی‌شدن، کالایی‌شدن و تضعیف آن‌ها می‌شود که این تناقض را نیز می‌توان نتیجه جدل نیروهای موجود در بطن این پدیده دانست.

## منابع و مأخذ

استوری، جان (1383)، "جهانی‌شدن و فرهنگ عامه"، ترجمه‌ی حسین پاینده، فصلنامه‌ی ارغنون، ش 24، تابستان 1383.

تاملینسون، جان (1381)، "جهانی‌شدن و فرهنگ"، ترجمه‌ی محسن حکیمی. تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی.

توحیدفام، محمد (1381)، "فرهنگ در عصر جهانی‌شدن: چالش‌ها و فرصت‌ها"، تهران، انتشارات روزنه.

رابرتسون، رولند (1383)، "جهان-محلی شدن: زمان-فضا و همگونی-ناهمگونی"، ترجمه‌ی مراد فرهادپور، فصلنامه‌ی ارغنون، ش 24، تابستان 1383.

ربانی، رسول و یعقوب احمدی (1384)، "جهانی‌شدن و آینده‌ی فرهنگ‌های بومی"، مجله‌ی اطلاعات سیاسی-اقتصادی، ش 215 و 216، مرداد و شهریور 1384، صص 36-51.

روشه، گی (1374)، "گنش اجتماعی"، ترجمه‌ی هما زنجانی‌زاده، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی.

سلطانی‌فر، محمد (1384)، "فرهنگ مجازی در عصر اطلاعات"، ماهنامه کیهان فرهنگی، ش 226، مرداد 1384، ص 47.

سلیمی، حسین (1383)، "فرهنگ‌گرایی، جهانی‌شدن و حقوق بشر"، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.

شعبانی، رضا (1385)، "ایرانیان و هویت ملی"، تهران، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

شولت، یان‌آرت (1382)، "نگاهی موشکافانه بر پدیده‌ی جهانی‌شدن"، ترجمه‌ی مسعود کرباسیان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

گل‌محمدی، احمد (1381)، "جهانی‌شدن، فرهنگ، هویت"، تهران، نشر نی.

محسنی تنکابنی، محمد (1387)، "نسبت سینما و هنر با جهانی‌شدن"، روزنامه‌ی رسالت (87/7/20).

نش، کیت (1387)، "جامعه‌شناسی سیاسی معاصر"، ترجمه‌ی محمدتقی دلفروز، تهران، انتشارات کویر.

نوذری، حسینعلی (1385)، "صورت‌بندی مدرنیته و پست مدرنیته"، چ دوم، تهران، انتشارات نقش جهان.

هلد، دیوید و آنتونی مک‌گرو (1382)، "جهانی‌شدن و مخالفان آن"، ترجمه‌ی مسعود کرباسیان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

واتسون، سی‌دبلیو (1381)، "کثرت‌گرایی فرهنگی"، ترجمه‌ی حسن پویان، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی.

وایت، بریان، ریچارد لتیل و میشل اسمیت (1381)، "دین و جهانی‌شدن"، ترجمه‌ی منیژه جلالی، روزنامه همشهری (81/1/20).

Held, F. (2007), "Culture and Globalization in Third World", London.

Merkal, F. (2008), "Identity and Globalization", London, Rutledge.